



مرکز تحقیقات اسلامی

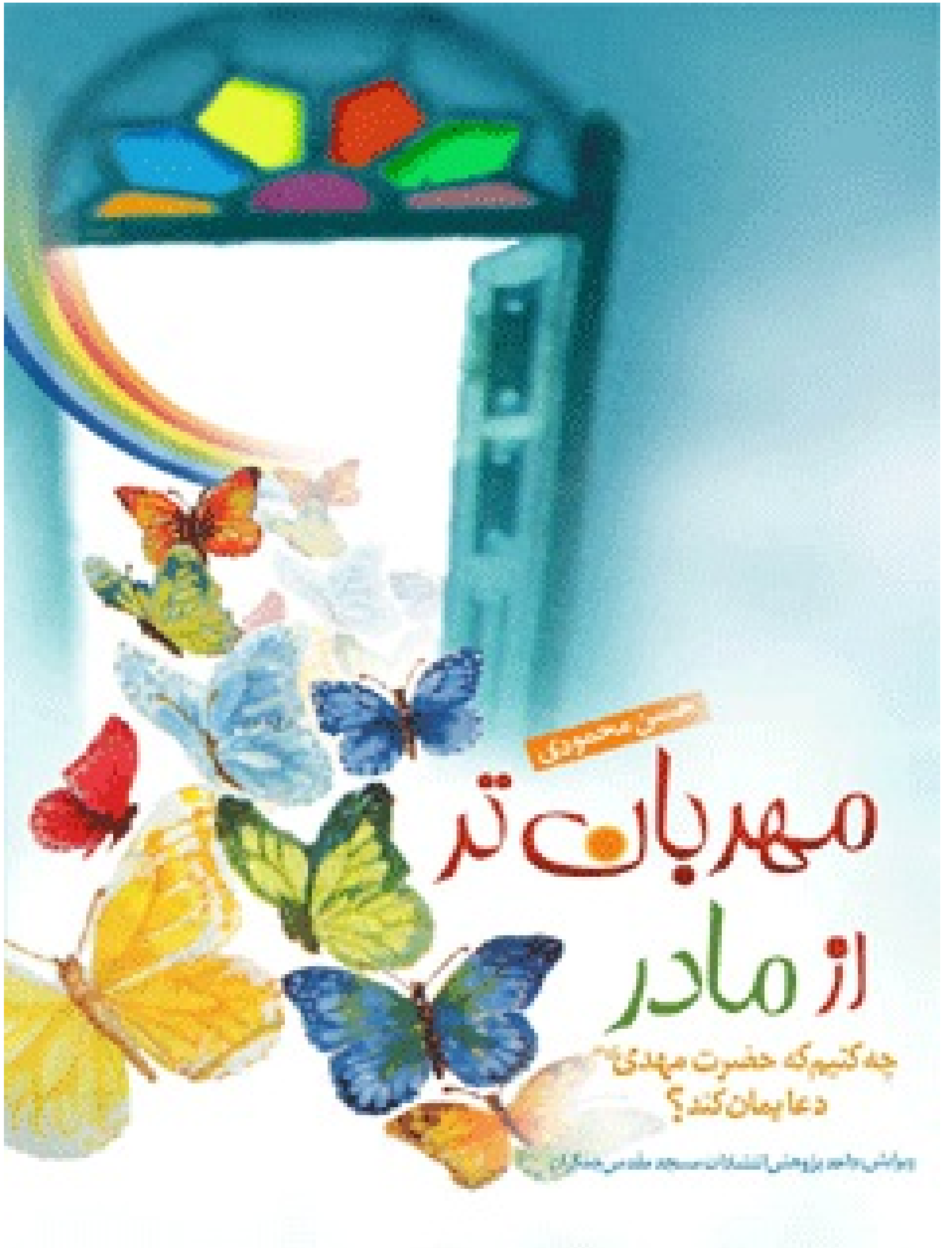
اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir



کتابخانه محسنی

مهربان تر از مادر

چه کنیم که حضرت مهدی
دعا پیمان کند؟

روانشناسان و پژوهشگران تعلیمات اسلامی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مهربان تر از مادر

نویسنده:

حسن محمودی

ناشر چاپی:

مسجد مقدس جمکران

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۶	مهربان تر از مادر
۶	مشخصات کتاب
۶	داستان سیامک و جواد
۶	قسمت اول
۱۴	قسمت دوم
۲۲	قسمت سوم
۳۱	قسمت چهارم
۳۸	قسمت پنجم
۴۷	آشنایی با وظایفی که در زمان غیبت حضرت صاحب الزمان علیه السلام داریم
۵۲	فهرست منشورات مسجد مقدّس جمکران
۵۵	پی نوشت ها
۵۶	درباره مرکز

سرشناسه: محمودی حسن ۱۳۵۰ - عنوان و نام پدیدآور: مهربان تر از مادر (چه کنیم که حضرت مهدی علیه السلام دعایمان کند) ویژه نوجوانان مولف حسن محمودی مشخصات نشر: قم مسجد مقدس جمکران ۵۸۳۱. مشخصات ظاهری: ۷۷ ص. شابک: ۰۰۰۳ ریال ۴۶۹-۴۸۴۸-۶۳-۸؛ ۰۰۰۵۷ ریال چاپ پنجم ۸۷۹-۴۶۹-۴۸۴۸-۶۳-۶ وضعیت فهرست نویسی: فاپا یادداشت: چاپ دوم: ۵۸۳۱. یادداشت: چاپ پنجم: زمستان ۷۸۳۱. موضوع: محمدبن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۵۵۲ق. - داستان موضوع: داستان های فارسی -- قرن ۴۱ شناسه افزوده: مسجد جمکران (قم) رده بندی کنگره: ۳۰۲۸RIP/ح ۶۴۹ م ۹ ۵۸۳۱ رده بندی دیویی: ۲۶/۳ شماره کتابشناسی ملی: م ۴۸-۸۵۸۱۱

داستان سیامک و جواد

قسمت اول

بسم الله الرحمن الرحيم جمعه بود و آفتاب، تازه نور طلایش رو همه جا پخش کرده بود.

سیامک و جواد که با هم توی یه محله و یه مدرسه بودن، همون اول صبح سر و کلشون پیدا شد و با بچه های دیگه ی محله، شروع کردن به بازی.

بعد مدتی که سیامک و جواد از بازی کردن خسته شده بودن، جدول های کنار کوچه رو برای استراحت انتخاب کرده، باهم می گفتن و می خندیدن که یه دفعه مشتی غلام، پیرمرد بقال سرمحله، از سر کوچه پیداش شد. تا به بچه ها رسید، جواد زود از سر جاش بلند شد و سلام کرد. مشتی غلام هم بعد از جواب سلام، یه احوالپرسی گرمی با جواد کرد و آخرش هم گفت: **إن شاء الله** خدا عاقبتت رو ختم به خیر کنه. جواد با خوشحالی از این احوالپرسی گفت: **سیامک!** این مشتی غلام خیلی با حاله، هر وقت

می رَم مغازش، کلی با من میگه و می خنده، خیلی دوسش دارم.

سیامک گفت: اتفاقاً من رو که اصلاً تحویل نمی گیره، نمی دونم چه هیزم تری بهش فروختم.

جواد: وقتی تو به مشتی غلام که پیر شده و احترامش واجبه، سلام نمی کنی، چطور انتظار داری تحویل بگیره؟

سیامک: نه بابا! اون اصلاً به این چیزا کار نداره، با من یکی لج افتاده.

جواد: اشتباه می کنی پسر، می گی نه، بیا امتحان کنیم.

سیامک: چه جوری؟

جواد: مگه تو برای خرید به مغازش نمی ری؟

سیامک: خیلی کم.

جواد: خوب امروز که می خواهی خرید کنی، به مغازش برو و وقتی رسیدی داخل مغازه، سلام کن.

سیامک: اون خیلی مغروره و من از آدم های مغرور خوشم نمی یاد.

جواد: تو از کجا می گی اون مغروره، بدون که اشتباه می کنی. - جواد! تو هم وقتی به یه چیزی گیر می دی دیگه ول کن نیستی.

- نشد دیگه، حالا یه امتحان کن، چیزی که ازت کم نمی شه.

چیزی به ظهر نمونه بود که مادر سیامک او رو صدا زد که بیاد و بره یه سطل ماست بگیره.

جواد که موقعیت رو مناسب می دید به سیامک گفت: خوب شد، حالا برو مغازه مشتی غلام.

سیامک هم قبول کرد و از جواد خداحافظی کرد و برای خرید ماست به راه افتاد.

سیامک با این که رُوش نمی شد به کسی که تا حالا این همه او رو دیده و بهش سلام نکرده، سلام کنه، اما دل رو به دریا زد و داخل مغازه شد.

سَ سلام مشتی غلام. یه سطل ماست می خواستم.

مشتی غلام: به به! سلام پسر گل، آفتاب از کدوم طرف در اومده، این دفعه یه سطل ماست همراه سلام خواستی.

سیامک که جوابی نداشت، ترجیح داد سکوت کنه.

بیا عزیزم، این هم یه

سطل ماست ان شاء الله تو درسات قبول شی و هر چی از خدا می خواهی بهت بده. عاقبت بخیر بشی پسر.

سیامک که از خجالت، خیس عرق شده بود و دیگه طاقت و ایستادن رو نداشت، سریع پول ماست رو داد و با خدا حافظی، مغازه رو ترک کرد.

تو راه با خودش فکر می کرد که چه بد درباره مشتی غلام فکر می کرده و چقدر نظرش با واقعیت فرق داشته.

سیامک تو راه برگشت، جواد رو دید که هنوز خونه نرفته بود.

سیامک: جواد! باورت نمی شه.

جواد: چی رو؟

- رفتم تو مغازه ی مشتی غلام، با یه سلام اونقدر تحویلم گرفت که نگو و نپرس.

- دیدی گفتم مشتی غلام خیلی مهربونه.

- آره، حتی برام دعا هم کرد، نمی دونم از کجا می دونست که درسام خیلی خوب نیست. گفت: ان شاء الله تو درسات موفق بشی.

هر دو با هم خندیدن و قرار بازی بعد از ظهر رو گذاشتن و با عجله به سمت خونه حرکت کردن.

با خنک شدن هوا، کم کم سر و کله ی بچه ها پیدا شد. جواد و سیامک هم طبق قرار قبلیشون اومدن تو کوچه.

جواد: سلام سیامک، خوب که استراحت کردی.

سیامک: سلام جواد، نه بابا، همش پای تلویزیون بودم.

- خوبه دیگه، اونم یه جوری استراحته. راستی یه ساعت به غروب با مادرم می خوایم بریم امام زاده. اگه توهم بیایی خیلی خوب می شه.

سیامک که حال و حوصله زیارت رفتن رو نداشت اما برای این که همراه جواد باشه قبول کرد که اگه مادرش اجازه بده بیاد.

آفتاب کم کم به زمین نزدیک تر و سایه بچه ها بلندتر می شد. جواد نگاهی به ساعتش انداخت و به سیامک گفت: دیگه وقتشه. اگه می خواهی بیای زود برو از مادرت اجازه بگیر و بیا که الان

مادر م یاد.

تا سیامک اجازه گرفت و برگشت، مادر جواد هم رسید. جواد به مادرش گفت: سیامک از مادرش اجازه گرفته که با ما بیاد زیارت. مادر جواد هم با خوشحالی قبول کرد و سه تایی با هم به راه افتادن.

وقتی به امام زاده رسیدن، سلام گفتن و وارد امام زاده شدن. شروع کردن به خواندن زیارت نامه ی بالای سر ضریح امام زاده و بعدش به سفارش مادر جواد، دو رکعت نماز تحیت را خواندن.

دوتایی تو امام زاده نشسته بودن و نگاه می کردن به ضریح باصفای امام زاده. بعضی ها چسبیده بودن به ضریح و مدام ضریح را می بوسیدن و عده ای هم عقب تر مشغول خواندن زیارت نامه بودن.

سیامک: چیه جواد، تو فکری؟

جواد: می دونی سیامک! وقتی می بینم مشتی غلام، یه پیرمرد کم سواد و ساده، با یه احوالپرسی ما، این همه گل از رُوش باز می شه و کلی می خنده و کلی هم ما رو دعا می کنه، با خودم می گم بابام خوب می گفت که امام زمان علیه السلام خیلی مهربونه و از هر باحالی باحال تره. پیش خودم می گم ما می تونیم کاری کنیم که لبخند به لب های امام زمان علیه السلام بیاد و اون هم برامون دعا کنه؟

سیامک: بابات از کجا می گه که امام زمان علیه السلام مهربونه؟

جواد: نمی دونم، شاید امشب ازش بپرسم.

مادر جواد: بچه ها! پاشید بریم.

جواد: چشم مادر جون، سیامک پاشو بریم.

سه تایی از امام زاده بیرون اُمدن و به سمت خونه حرکت کردن. وقتی به خونه رسیدن، جواد یه راست رفت سراغ کتاباش.

شب فرا رسید و پدر جواد که تازه از سرکار اومده بود، در حال روزنامه خواندن بود و جواد هم مشغول نوشتن تکالیفش. جواد تا دید باباش روزنامه رو کنار گذاشت، به خودش گفت: چه فرصتی بهتر

از این. زود رفت پیش باباش نشست و گفت: باباجون! شما از کجا می گید امام زمان علیه السلام مهربونه؟

بابای جواد با یه لبخند و با خوشحالی جواب داد: خُب پسر مهربونه دیگه.

- آخه شما از کجا می گید؟

بین بابا جون! امام زمان که ان شاء الله همه ی ما فداشون بشیم. پسر پیغمبر خدا حضرت محمد صلی الله علیه و آله هستند. اونقدری که من می دونم، پیغمبر خیلی مهربون بودن، حتی با دشمناشون.

- از کجا می گید پیامبر مهربون بوده؟

- عزیزم، انقدر عجله نکن، برات می گم.

در همین موقع، مادر جواد با سینی چای از آشپزخونه بیرون اومد و درحالی که داشت به سمت جواد و پدرش می رفت گفت: چی شده، پدر و پسر باهم گرم گرفتن.

- خانم لطف کن بیا بشین و بین پسر مون چه سؤالات قشنگی می پرسه.

مادر جواد، با یه لبخند، خوشحالیش رو به پسر گلش نشون داد و بابای جواد هم حرفاشو ادامه داد.

- آره پسر می گفتم، مثلاً شما بین آیا یه آدم بزرگ، می یاد به بچه های کوچیک که توی کوچه بازی می کنن سلام کنه؟

- نه، من که تا حالا ندیدم.

- ولی پیامبر ما وقتی از یه کوچه ای رد می شدن و بچه ها رو می دیدن، زود بهشون سلام می کردن، یعنی بچه ها رو خیلی دوست داشتن و این از مهربونی پیغمبر خدا بوده.

حتی یادم هست که یه بار از کتابی خوندم که نوشته بود: شخصی بود که با حضرت محمد صلی الله علیه و آله دشمنی داشت و هر روز تا پیغمبر از اون کوچه رد می شد، از پشت بام منزلش خاکستر رو سر حضرت می ریخت پیغمبر هم چیزی نمی گفتن و رد می شدن. یکی دو روز گذشت. پیامبر صلی الله علیه و آله دید از این

آدم، خبری نشد. از همسایه ها پرسیدن که فلانی کجاست؟ گفتن: مریض شده.

جواد جون! می دونی پیغمبر چکار کردن؟ اُمدن درِ خونه ی همون شخص رو زدن و به عیادتش رفتن. اون آقا تا چشمش به پیامبر صلی الله علیه و آله افتاد خیلی خجالت کشید و از رفتار خودش شرمند شد، آخرش هم مسلمون شد.

خب، اینا همه مهربونی رو می رسونه. درسته پسرم؟

یا مثلاً نقل شده، یه جوونی در حال مُردن بود و پیغمبر اُمدن سر بالینش. به او فرمودن: ذکر خدا را بگو تا عاقبت بخیر از دنیا بری. ولی جوون انگار زبانش تکون نمی خورد.

حضرت رو کردن به مادر این جوون و فرمودن: مادر! از دست پسرت ناراحتی؟

مادر جوون: بله یا رسول الله! شش سال می شه که با هم حرف نمی زنیم.

پیامبر گفت: اگر او رو نبخشی و از او راضی نشی، عاقبت خوبی نخواهد داشت.

- نمی تونم یا رسول الله! این پسر خیلی من رو اذیت کرده.

حضرت، خواهش کردن که مادرش او رو ببخشه. مادر هم از دست پسرش راضی شد.

در همون وقت پسر گفت: دو جوونِ نورانی می بینم که به طرف من می یان و با حال خوبی از دنیا رفت.

جواد جون! می بینی، مادری که این قدر مهربونه و فرزندشو خیلی دوست داره، با این حال پیغمبر صلی الله علیه و آله از مادر هم مهربون تره.

جواد: خُب بابا! اینا، همه در مورد پیغمبر صلی الله علیه و آله بود، ولی امام زمان علیه السلام چرا مهربونه؟

- پسرم! پیامبر و امام زمان علیهما السلام از یه خانواده هستن و هر اخلاقی که پیامبر داشته باشن، بقیه امام ها هم - چون جانشین پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هستن - اون اخلاق و رفتار رو دارن. لذا در مهربونی هم،

امام زمان مثل پیامبر صلی الله علیه و آله هستند.

جواد که از جواب باباش راضی و خوشحال شده بود، از بابا تشکر کرد و رفت سراغ درساش.

صبح شد و جواد بعد از خواندن نماز و خوردن صبحانش به سمت مدرسه حرکت کرد.

جواد با یه نشاط و خوشحالی در حال رفتن به مدرسه است و خیلی عجله داره که سیامک رو ببینه و حرفای دیشب باباش رو بهش بگه.

بچه ها توی حیاط مدرسه به صف ایستادن و آقای ناظم در حال نظم دادن به صف هاست. جواد که دیگه طاقتش سر اومده بود، می خواست، زود حرفای دیشب باباش رو به سیامک بگه. ولی می ترسید که یه دفعه آقای ناظم گوششو بگیره و از صف بندازدش بیرون.

خلاصه خیلی تحمل کرد، تا اینکه بچه ها رفتن سر کلاس و زنگ تفریح به صدا دراومد.

تا زنگ خورد، سیامک بُدو بُدو رفت دم آبخوری، جواد هم زود رفت دنبالش و گفت: سیامک! دیشب از بابام پرسیدم.

- چی رو؟

- اینکه چرا امام زمان علیه السلام مهربونه.

- بابا تو هم حال داری. عوض این حرف ها بیا بریم یه کلوچه بگیر بخوریم که امروز نوبت توست کلوچه بخری.

- باشه می خرم، اما مگه قرار نشد من شب از بابام بپرسم و بهت بگم؟

- بابا شوخی کردم، بیا بریم کلوچه رو بخور، من در بس حرف هات رو گوش می کنم.

- آفرین، حالا شد.

بعد از خوردن کلوچه، جواد شروع کرد حرف های دیشب باباش رو به سیامک گفتن. ولی هنوز چیزی از حرف ها رو نگفته بود که زنگ به صدا دراومد و بچه ها همگی به سمت کلاس رفتن.

زنگ تفریح دوّم، سیامک که از جواب بابای جواد خوشش اومده بود، اومد پیش جواد تا ادامه ی حرفای شیرین بابای

جواد رو بشنوه. جواد هم تا اونجایی که یادش بود از مهربونی پیغمبر و امام زمان علیهما السلام برای سیامک گفت.

سیامک: حالا ما اصلاً برای چی می خواستیم بدونیم که امام زمان علیه السلام مهربونه؟

جواد یه نگاهی به سیامک انداخت و تا خواست حرفی بزنه، یه دفعه یکی از بچه ها، محمدرضا رو که بچه ی سر بزیر و آرومی بود، هل داد طرف سیامک و بنده ی خدا رو از جا کند. سیامک که خیلی عصبانی شده بود، یقه ی محمدرضا رو گرفت و گفت: بچه مگه آزار داری؟

- به خدا تقصیر من نبود، یاسر من رو هل داد.

قسمت دوم

سیامک، یقه ی محمدرضا را ول کرد و تا اومد بره سراغ یاسر، جواد جلوش رو گرفت و یاسر هم فلنگ و بست و فرار کرد.

سیامک یه نگاه غضبناک دیگه ای به محمدرضا انداخت. خدارحم کرد که زنگ خورد.

بعد از ظهر همون روز، جواد و سیامک باهم قرار گذاشته بودن که نیم ساعت باهم بازی کنن.

- پسر محکم بزن، چقدر تو شولی! کی می خوای علی دایی بشی!؟

- خیلی ادعا داری، بگیر که اومد.

- اصلاً من دروازه رو خالی می کنم، اگه تو گل زدی.

جواد، توپ رو آروم رونه ی دروازه کرد و برخلاف خیال سیامک، توپ رفت تو دروازه. سیامک که یه مقداری به قول بچه ها ضایع شده بود برای این که کم نیاره گفت:

- همین، مگه دروازه ی خالی رو گل کنی، خُب ۲ - ۴ شدیم، ۵ دقیقه استراحت.

نشستند روی جدول های کنار کوچه.

- جواد! یه جوک جدید، یه مردی گلوش چرک می کنه، می ره یه سفیدآب (روشور) بر می داره و می خوره.

- هه هه، مُردیم از خنده با این جوکات.

- راستی جواد، تو مدرسه یه چیزایی در مورد امام زمان می گفتی.

جدی! چه عجب حواست به این موضوع افتاد؟

- آهان، داشتی می گفتی که امام زمان مهربونه و منم گفتم: چه طوری؟ این رو می خواستیم بدونیم.

- بین سیامک! وقتی ما به مشتی غلام، سلام می کنیم، اون خیلی خوشحال می شه، ما هم از خوشحالی مشتی غلام، خوشحال می شیم، مگه نه؟

سیامک لب ولوچه اش رو بیرون انداخت و با تکون سر، بگی نگی حرفای جواد رو تأیید کرد.

جواد در ادامه ی حرفاش گفت: حُب من می گم، ما بیاییم یه جوری هم، دل امام زمان علیه السلام رو شاد کنیم.

- چه جوری؟ مگه می شه؟

- پسر، کاری نداره. وقتی یه آقایی این قدر مهربونه و ماهارو هم دوست داره، معلومه که خیلی زود از دست ما خوشحال می شه. مثلاً بیاییم یه سلام به امام زمان علیه السلام کنیم تا ایشون خوشحال بشن.

بابام می گفت:

امام زمان علیه السلام، هر کسی رو که کار خوبی انجام بده و مؤدب باشه، دوست داره و از کارهای خوبش، خوشحال می شه.

حُب، ما هم بیاییم روزی یه سلام به امام زمان علیه السلام کنیم تا ایشون رو با همین یه سلام، خوشحال کنیم. یا بیاییم کارهای خوب انجام بدیم تا به خاطر کارهامون، امام زمان علیه السلام رو از دست خودمون خوشحال کنیم.

مثلاً، تو اگه نماز بخونی، پدر و مادرت خوشحال نمی شن؟

- خوشحال! چی می گی، پَر در می آرن. یه بار که فقط یه نماز ظهر و عصر خوندم؛ مادرم اونقدر قربون صدقم رفت که خودم تعجب کردم. بعدش برام همون تنیس هایی رو که باهاش بازی می کنیم خرید.

- حُب حالا که با نمازمون، پدر و مادر، اینقدر خوشحال می شن امام زمان علیه السلام خوشحال نمی شن؟ حتماً می شن.

- آخه جواد جون! پدر و مادرها، کارهای مارو می بینن،

ولی امام زمان علیه السلام از کجا می دونه که ما نماز می خونیم یا کارهای خوب انجام می دیم.

جواد یه فکری کرد و گفت: نمی دونم، شاید یه جوارایی، خدا به امام زمان علیه السلام می گه دیگه.

- آخه چه جوری؟

- چه جوریش رو نمی دونم، اما امشب از بابام می پرسم.

- ولش کن، همش که نمی شه بررسی.

- چه اشکالی داره. مگه حرف آقای ریاضی یادت نیست که همیشه می گه: پرسیدن عیب نیست، ندونستن عیب.

- باشه پرس.

- حُب دیگه، بریم خونه که داره دیر می شه. باید به درسامون هم برسیم.

- باشه بریم.

- جواد! بیا کمک کن سفره رو بندازیم. الانه که بابات بیاد.

در حال انداختن سفره بودم که صدای زنگ در، من رو به طرف خودش کشید.

- سلام بابا.

- سلام پسر گلم، اینارو بگیر که دستم خسته شد.

دور سفره، باهم نشستیم و غذا می خوردیم، مادرم به خاطر من شیربرنج پخته بود، چون می دونست که من خیلی از این غذا خوشم می یاد.

- مادر! یه بشقاب دیگه ام می خوام.

- بیا پسر، نوش جونت.

- راستی بابا جون، سیامک می پرسید که از کجا امام زمان علیه السلام از کارهای ما خبر داره و کارهای خوب ما، ایشون رو خوشحال می کنه؟

- جواد جون! شامت رو که خوردی، بهت می گم.

- همین حالا بگید، مگه چی می شه.

- نه پسر، سؤال به این مهمی رو که نمی شه موقع غذا خوردن جواب داد، کارهای مهم و اساسی رو باید با حوصله و به موقع انجام داد.

جواد، شام رو با عجله خورد و منتظر نشست تا باباش هم، شامشو تموم کنه.

خلاصه، انتظارش سراومد و باباش با گفتن الحمدلله، از سر سفره اومد کنار و نشست کنار جواد.

- نُب پسر گلم! حالا چی شده این

چند روزه، هی از امام زمان علیه السلام می پرسی؟

- راستش با سیامک داشتیم صحبت می کردیم که چطور می شه امام زمان رو خوشحال کنیم، بعد، این سؤال برامون پیش اومد که مگه امام زمان علیه السلام از کارهای ما خبر دارند؟

- پسر! لطف کن برو قرآن رو بیار، تا جواب سؤالت رو بدم.

جواد هم سریع رفت و قرآن رو با احترام از روی تاقچه برداشت و اون رو به باباش داد. باباش هم به خاطر احترام قرآن، از جا بلند شد و قرآن رو از جواد گرفت و بوسید. بعد که نشست، سوره ی توبه رو آورد و چند صفحه ورق زد تا به آیه ی ۱۰۵ رسید.

- پسر! این آیه رو نگاه کن.

«وَقُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ» (۱)

حالا ترجمه اش رو گوش کن.

«بگو، عمل کنید (هر کاری می خواهید انجام دهید) که خدا و رسولش و مؤمنون عمل شما را می بینند.»

دیدی پسر! قرآن می فرماید که خدا و پیامبر علیه السلام کارهای شما رو می بینن و در روایتی دیگه نیز خوندم که امام صادق علیه السلام فرمودن: منظور کلمه ی مؤمنون که در این آیه شریفه آمده است، ما امامها هستیم. امام زمان علیه السلام هم که یکی از دوازده امام ما هستن. پس قرآن می فرماید: امام زمان علیه السلام کارهای ما را می بیند و می داند.

حالا چطور و چگونه، توضیح این مطلب مقداری برات زوده. بذار برای وقتی که یه کم بزرگ تر شدی. فقط همین رو بدون که خدای مهربون به امام زمان علیه السلام خیلی قدرت داده و ایشون به همه چیز احاطه دارن.

- احاطه یعنی چی؟

- جواد جون! فعلاً همین قدر بسه. فقط بذار یه چیز دیگه هم بهت بگم، منتهی قبلش باید قرآن رو

سر جاش بذارم و یه کتاب دیگه بیارم.

پدر رفت سراغ کتابخونه اش و یه کتاب با جلد قهوه ای رنگ آورد و پشت سرش، مادر یه سینی چای خوشرنگ و یه بشقاب میوه، براشون آورد و خودش هم، همونجا نشست.

- بابا! اسم این کتاب چیه؟

- اصول کافی.

- این که زُوش، شماره یک زده، یعنی چند تا جلد دیگه هم داره؟!

- بله پسر، این اصول کافی که در چهار جلد توسط مرحوم شیخ کلینی نوشته شده.

بابا داشت توی فهرست، دنبال یه مطلبی می گشت.

- اینجاست، پیداش کردم، صفحه ۳۱۹، باباجون گوش کن برات بخونم. خانم شما هم گوش کن، چیز خوبیه.

شخصی به اسم سماعه می گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: چرا شما رسول خدا صلی الله علیه و آله را ناراحت می کنید؟

یه مردی آنجا بود، پرسید: چگونه ما پیامبر صلی الله علیه و آله رو ناراحت می کنیم؟

امام صادق علیه السلام فرمود:

آیا شما نمی دانید که اعمال شما بر رسول خدا عرضه می شود، پس وقتی در آن اعمال، معصیت و گناه ببیند، آن گناه، حضرت را ناراحت می کند، پس پیامبر را ناراحت نکنید، بلکه خوشحالش کنید (با انجام کارهای نیک).

حالا پسر! باید بدونی که خدای متعال، علم خیلی چیزها رو به امامان ما داده؛ مثلاً در جایی (۲) خوندم که؛ عمار یاسر در برگشت از جنگی، همراه امام علی علیه السلام به زمینی پر از مورچه برخورد کرد. پرسید: آیا کسی هست که تعداد این مورچه ها را بداند. که حضرت علیه السلام فرمودند:

آری من فردی را می شناسم که هم تعداد این ها را می داند و هم تک تک خصوصیاتشان را می شناسد.

عمار گفت: آن شخص کیست؟

حضرت علی علیه السلام فرمود: مگر قرآن نخوانده ای که می فرماید:

«وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ»؛ (۳)

و شماره ی هر چیزی را پیش امام مبین قرار دادیم».

آن امام مبین، من هستم.

- ببین! جوادم، امام زمان علیه السلام هم مثل پدر بزرگوارشان - حضرت علی علیه السلام - همه این علم ها را دارند. پس مطمئناً از کارهای ما هم خبر دارند. خود امام زمان علیه السلام فرمودند: به تمام خبرهای شما آگاهی دارم و هیچ یک از کارهای شما از نظر من پنهان نیست.

جواد با کلی معلومات و با خوشحالی، صبح اوامد پیش سیامک و تا اونجایی که می تونست حرف های باباش رو، برای سیامک گفت و تا حدودی به چیزایی دستگیر سیامک شد.

سیامک: اگه من به تو بگم که امشب، می خوام اولاً نمازم رو اول وقت بخونم و بعدهم بعد از نماز، برای تو دعا کنم تو چی می گی؟

- من بهت می گم: دَمِت گرم پسر، فقط یادت باشه واسه امتحانای آخر سال هم دعا کنی.

- همین!؟

- ببین سیامک! وقتی نمازت رو خوندی، اونهم اول وقت و امام زمان علیه السلام رو خوشحال کردی، بعدش هم که دعا کنی، ان شاء الله قبول می شه.

- چشم. دیگه فرمایشی نداری!؟

- نه، فقط اول وقت بخونی ها.

- حالا به کمی این ور و اون ور چه فرقی می کنه؟

- آخه مادرم می گفت: اگر ما نمازمون رو اول وقت بخونیم، خدا حتماً قبول می کنه، علتش هم اینه که امام زمان علیه السلام نمازشون رو اول وقت می خونند و نماز ایشون حتماً قبوله، وقتی ملائکه نمازها رو بالا می برن، نمازای اول وقت، همگی با هم بالا می رن و خدای مهربون، به احترام نماز امام زمان علیه السلام نمازهای مارو هم قبول می کنه.

- باشه، سعی می کنم اول وقت بخونم، راستی جواد بیا به کار دیگه هم بکنیم.

- چکار؟

- خیلی

با حال می شه.

- خوب بگو دیگه.

- من می گم، بیا امشب بعد از نماز، اول برای سلامتی امام زمان علیه السلام دعا کنیم، بعد برای همدیگه. با این کار فکر می کنم امام زمان رو بیشتر خوشحال می کنیم، بعد هم امام زمان علیه السلام که خیلی مهربون هستن و حتماً ما رو دعا می کنن.

- ای واللّه پسر، از کجا اینو گفتی؟

- ما اینیم دیگه.

فردا که جواد و سیامک، همدیگر و دیدن، جواد پرسید:

- راستشو بگو سیامک، دیشب من رو دعا کردی یا نه؟

- راستشو بخوای، یادم نبود نمازم رو اول وقت بخونم، ولی ساعت ۹ که یادم افتاد زودی پریدم و نمازم رو خوندم، بعدش هم، برای امام زمان دعا کردم.

- سیامک! بابام می گه، باید به خاطر احترام امام زمان، هر وقت نام ایشون رو می بریم، علیه السلام یا عجل الله بگیم.

- تو الان خودت نگفتی.

- خُب ببخشید. امام زمان، علیه السلام.

قسمت سوم

بچه ها توهمین صحبت ها بودن که محمدرضا اومد و سلام کرد.

- سلام.

سیامک: سلام، فرمایش؟!!

- سیامک! اومدم از بابت اون روز، معذرت خواهی کنم. راستش تقصیر من نبود، یاسر هلم داد، اما با این حال معذرت می خوام.

- باشه، ولی دیگه تکرار نشه.

جواد: محمدرضا! سیامک شوخی می کنه، بچه ی خوبیه فقط یه خورده تنده.

- خودت تندي، من کجام تنده، چرا تهمت می زنی؟!

- حالا مگه چی گفتم، ببخشید بابا!

محمدرضا وسط جار و جنجال سیامک و جواد، گفت: ببخشید فضولیه، می خواستم بیرسم شما با هم درباره ی چی حرف می زنید؟

جواد: راستش محمدرضا، من و سیامک، دنبال یه کاری بودیم که اگه اونو انجام بدیم، امام زمان علیه السلام دعامون می کنه.

- چی می گی، مگه می شه؟

- آره پسر، می شه، چه جوری هم می شه!

- چه جوری؟

جواد می خواست برای محمدرضا

تعریف کنه که زنگ به صدا در اومد و لذا گفت: باشه برای بعد.

زنگ آخر خورد و بچه ها که انگار خیلی دلشون برای خونه تنگ شده بود با عجله به سمت خونه حرکت کردن .

جواد تو راه برگشت خونه با خودش فکر می کرد که بهتره همه چیز رو برای محمدرضا بنویسم.

شب شد و جواد همین که، تمرینای ریاضی رو حل کرد، یه کاغذ سفید برداشت و از سیر تا پیاز همه ی صحبت های این چند روز رو برای محمدرضا نوشت. در حال نوشتن بود که پدرش گفت:

- پسرم: داری چکار می کنی؟

- می خوام به دوستم - محمدرضا - بنویسم که می شه کاری کرد که امام زمان علیه السلام دعامون کنه.

پدرش که خیلی خوشحال شده بود، گفت: پسرم! می دونی راه های دیگه ای هم، برای این که امام زمان علیه السلام ما رو دعا کنه، هست؟

- نه!

- آره عزیزم. اما بهتره خودتون دنبال اون راه ها باشید تا براتون جذاب تر و شیرین تر باشد.

جواد همین مطلب رو هم آخر نامه نوشت.

دیگه موقع خواب شده بود. جواد هم، مسواکش رو زد و رفت که بخوابه. در حالی که دراز کشیده و به سقف اتاق خیره بود، یاد امام زمان علیه السلام را تو ذهنش آورده و به این فکر می کرد که مادرش، سال گذشته، یه شب، خواب امام زمان علیه السلام رو دیده بود و

صبح شد و مثل همیشه به مدرسه رفت. در راه مدرسه اتفاقاً محمدرضا رو دید و نامه رو به او داد. زنگ تفریح به صدا در اومد. محمد رضا که نامه رو به دقت خونده بود، به جواد و سیامک رو کرد و گفت: من همه ی نامه رو خوندم، خیلی هم خوشم اومد، از

امشب هم حتماً این کار رو می کنم. البته من نمازهامو، همیشه می خونم ولی حواسم نبود بعد از هر نمازی، برای امام زمان علیه السلام دعا کنم.

راستی جواد! نوشته بودی که پدرت گفته راه های دیگه ای هم هست که اگه اون کارها رو بکنیم، باز امام زمان علیه السلام، دعامون می کنه.

- آره.

- نگفت اون راه ها چیه؟

- سیامک: کاری نداره می ریم می پرسیم.

- از کی؟

- از دبیر دینی، ولی نه، آقا معلم می گن سؤال خارج از درس ممنوع.

محمدرضا: من امشب که رفتم مسجد، از حاج آقا می پرسم.

صدای زنگ، بچه ها رو روانه ی کلاس کرد و هر کدوم تو فکر راه های دیگه ای بودن که به همدیگه بگن و بتونن بیشتر مورد توجه امام زمان علیه السلام باشن.

محمدرضا مثل شب های گذشته، به مسجد محلشون رفت تا نمازش رو به جماعت بخونه. بعد از نماز هم رفت پیش حاج آقا. با این که خیلی رُوش نمی شد ولی دل رو به دریا زد و شروع کرد.

- سلام.

- سلام پسر گلم، حالت خوبه.

- خوبم - حاج آقا ببخشید! می خواستم بینم ما چکار کنیم، تا امام زمان علیه السلام ما رو دعا کنند؟

- به به! عجب سؤال خوبی، تا حالا کسی همچین سؤالی از من نپرسیده بود. بین پسرم! اولین چیزی که به ذهن من می رسه اینه که ما به هر کس خوبی کنیم اون هم به ما خوبی می کنه. دعا کردن ما برای سلامتی امام زمان علیه السلام یه خوبی در حق ایشونه، لذا ایشون هم، این خوبی رو با دعا کردن برای ما پاسخ خواهند داد.

من خودم، نوجوون که بودم روزی روحانی مسجدمون همین صحبت ها رو گفت و اشاره کرد به این مطلب که بیاید از امروز به بعد،

بعد از هر نمازی، سه بار سوره ی توحید رو بخونیم و هدیه کنیم به امام زمان علیه السلام بعدش هم دعای سلامتی امام زمان علیه السلام رو بخونیم که همون دعای معروف «اللهم کن لولیک...» است.

من از همون نوجوونی تاحالا، این کار رو کردم و خیلی هم خوشحال هستم.

- حاج آقا ببخشید! ما تقریباً این کار رو خودمون انجام می دیم می خواستم بینم کار دیگه ای هم هست که اگه انجام بدیم امام زمان علیه السلام مارو دعا کنند.

- بله، راه های دیگه ای هم هست، مثلاً- امام زمان علیه السلام علاقه ی خیلی زیادی به امام حسین علیه السلام دارند و خودشون هم خیلی برای مصیبت های سیدالشهداء گریه می کنند و خود امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف فرمودند:

«هر کسی برای جدّ غریبم گریه کند و بعد از گریه، برای فرج من دعا کند، من او را دعا می کنم».

البته فکر می کنم، راه های دیگه ای هم باشه که الان حضور ذهن ندارم، اما اگر شما طالب باشید، مطالعه ای در این زمینه می کنم و فردا شب، مفصلاً جواب شما را می دم. ان شاء الله.

- ببخشید حاج آقا، مزاحم شدیم.

- نه، خواهش می کنم، مزاحمتی نبود، خیلی هم خوشحال شدم که در فکر این مسائل هستی، موفق باشی.

محمدرضا در پوست خودش نمی گنجید. از این که یه مورد دیگه هم پیدا کرده بود. خیلی خوشحال بود و هم چنین تو فکر بود که این خبر خوش رو زودتر به جواد و سیامک برسونه. فردای آن روز تا زنگ تفریح خورد، بچه ها رفتن دم آبخوری. محمدرضا با عجله خودش رو رسوند به سیامک و جواد. هنوز سلام نکرده بود که از دستپاچگی گفت:

- بچه ها! امام حسین.

- امام حسین چی؟

- راه دوّم،

گریه برای امام حسین، بعدش هم دعا برای فرج امام زمان علیه السلام، برای اینکه امام زمان علیه السلام ما رو دعا کنه.

سیامک: از کجا فهمیدی؟

- از حاج آقا احمدی - امام جماعت مسجد مون - پرسیدم.

جواد: ای والله پسر، آفرین. فکر نمی کردم اینقدر زرنگ باشی.

سیامک: حالا ما چطور می تونیم واسه امام حسین علیه السلام گریه کنیم.

جواد: کاری نداره صبر می کنیم ماه محرم بیاد، می ریم هیئت. وقتی حاج اصغر، مداحی می کنه و روضه می خونه گریه می کنیم.

سیامک: اوه، کو تا محرم.

محمدرضا: یه راه دیگه هم داره.

جواد و سیامک: چه راهی؟

- همین حاج آقا احمدی، چهارشنبه ها بعد از نماز مغرب و عشا، ده دقیقه صحبت می کنه آخرش هم یه روضه ای می خونه. ما می تونیم چهارشنبه ها بریم مسجد.

سیامک که انگار رفته بود تو فکر، باتکون جواد، به خودش اومد.

- کجایی پسر؟! -

- بچه ها! اصلاً برای چی باید واسه امام حسین علیه السلام گریه کنیم؟

هر سه تایی به هم، یه نگاهی کردن و معلوم بود هیچ کدومشون، علت گریه برای امام حسین علیه السلام را نمی دونند.

زنگ به صدا در اُمد و بچه ها به کلاس رفتن. اون ساعت بچه ها ریاضی داشتند.

سیامک که این سؤال ذهنش رو پر کرده بود، دل رو به دریا زد و دستش رو به عنوان اجازه بلند کرد و گفت:

- آقا! ببخشید.

آقای حسنی دبیر ریاضی بود که گاه گاهی هم بچه ها رو نصیحت می کرد.

- بله آقای کاظمی، بفرمایید.

- آقا! ما چرا باید ماه محرم، یا وقت های دیگره برای امام حسین علیه السلام گریه کنیم؟

بچه ها از سؤال سیامک خیلی تعجب کرده بودند. آخه سیامک توی این وادی ها نبود، همه می خواستن بخندن که، بابا! تو رو چه به این حرف ها. ولی انگار یه نیرویی همه ی اون ها رو به

سکوت و گوش دادن واداشت. شاید علت سکوت بچه ها این بود که سیامک واقعاً و از ته دل پرسیده بود.

آقای حسنی گفت: اجازه بده درس رو بدم، چند دقیقه ی آخر برای همتون صحبت می کنم.

سیامک که خیس عرق شده بود و دیگه نمی تونست نگاه های بچه ها رو تحمل کنه، سرش رو گذاشت روی میز. با خودش فکر می کرد که جواد و محمدرضا اگه بفهمن که من این سؤال رو از آقای حسینی کردم خیلی خوشحال می شن.

- خُب بچه ها، تمرین های این درس رو، حتماً حل کنید و بیارید.

اما سؤال آقای سیامک کاظمی.

اولاً من واقعاً به شما تبریک می گم که همچین ذهنی داری و در چنین مسائلی فکر می کنی. دوماً، آفرین به شما که سؤال می کنی و اجازه نمی دی یه چیزی که جوابش رو نمی دونی تو ذهنت بمونه.

خوب بچه ها، شما فکر کردید چرا پدر و مادرهای ما و خودما، برای امام حسین علیه السلام گریه می کنیم؟

اگر کسی خدای نکرده، پدرش از دنیا بره، بعد از سه چهار سال، دیگه نمی تونه برای پدرش گریه کنه ولی ما می بینم که امام حسین علیه السلام که بیش از هزار سال از شهادت ایشون می گذره، اما هنوز سالگرد می گیریم و عزاداری و گریه می کنیم.

بینید بچه ها! ما چند جور گریه داریم.

یه نوع، اشک ریختن برای گول زدن که به اشک تمساح معروفه؛ فلاخی دوچرخه می خواد و باباش براش نمی خره، می زنه زیر گریه، الکی اشک می ریزه تا بالاخره باباش دوچرخه رو می خره.

یه نوع دیگه؛ گریه ی شوقه، اونقدر خوشحاله که گریه می کنه.

شاید شما یادتون نیاد، وقتی آزاده های ما از اسارت صدامیان خلاصی پیدا کردن و اومدن به وطنشون، خانواده هاشون از خوشحالی چقدر گریه می کردن. اینو می گن گریه ی شوق.

یه نوع گریه داریم که اون گریه، من رو وادار می کنه که از جام بلند بشم و یه کاری بکنم. مثالی بزدم، شما می دونید به یتیم کمک کردن خوبه، ولی زیاد اهل کمک نیستید. اما اگه یه روزی، بچه یتیمی رو ببینی که نشسته گوشه ای و زانوی غم بغل کرده، دلت به حالش می سوزه و به قولی احساسی می شی، شاید اشکت هم جاری بشه و همون موقع می خوای هر چه داری بدی به اون بچه ی یتیم.

دیدید بچه ها، این احساس شما، شمارو وادار کرد به انجام کاری خوب.

امامان ما، می خوان که ما از واقعه کربلا، احساساتمون به جوش بیاد. مثلاً وقتی به شما می گن که بچه ی شش ماهه امام حسین علیه السلام رو هم با لب تشنه کشتن، شما چی می گید؟

یکی از گوشه ی کلاس گفت: می گیم ای نامردها!

آفرین! همین رو می گیم ولی این کافی نیست، وقتی برای این مصیبت، گریه می کنی یا عزاداری می کنی، این احساس تو رو به قیام وادار می کنه و تو رو طوری بار می یاره که مخالف اون نامردها می شی. چون اون نامردها، هنوز هم هستن، پس ما باید طوری تربیت بشیم که همیشه جلوی نامردها، ایستادگی کنیم.

گریه برای امام حسین علیه السلام این روحیه رو، توی ذهن ما زنده می کنه.

شما یادتون نمی یاد، وقتی صدام نامرد به کشور ما حمله کرد جوون های ما با همین روحیه ی ظلم ستیزی که از عاشورا و گریه بر ابا عبدالله علیه السلام گرفته بودن راهی جبهه ها شدن. جالبه که بدونید، توی جبهه ها خیلی حرف کربلا و امام حسین علیه السلام بود.

تا دلت می خواست پیشونی بند «یا حسین» روی پیشونی رزمندها نقش بسته بود.

واقعاً رزمنده ها، خودشون رو در صحرای کربلا می دیدن و عاشورایی

جنگ می کردن ...

صدای زنگ، بچه ها رو که رفته بودن تو حال، به خودشون آورد، آقای حسنی هم حرف های قشنگش رو با یه صلوات، تموم کرد. «اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم».

قسمت چهارم

محمدرضا، که قرار بود بره مسجد محلشون تا با حاج آقا در مورد بحثِ دیشب صحبت کنه، با هر زور و زحمتی که بود سیامک و جواد رو هم راضی کرد که اونا رو هم با خودش ببره.

بعد از نماز یه حلقه ی قشنگی از بچه هایی که می خواستن درباره امام زمانشون بیشتر بدونن دورِ حاج آقا زده شد. اما طفلکی سیامک، انگار زبونشو قورت داده بود.

بعد از سلام و احوالپرسی گرم حاج آقا، محمدرضا، جواد و سیامک رو معرفی کرد و گفت: همه ی ما منتظر جواب سؤال دیشب هستیم. بعدش هم حاج آقا جواب داد: بچه ها! من دیروز خیلی گشتم تا در این موردی که شما دنبالش هستین، چیزی پیدا کنم که الحمدلله به لطف خدا، مطالبی پیدا کردم.

تو همین صحبت ها بودیم که صدای جوونی، رشته کلام رو، قطع کرد.

- حاج آقا ببخشید، یه استخاره می خواستم.

- ای به روی چشم. بسم الله... (قرآن را باز کرد) خوب ان شاء الله.

- خیلی ممنون.

- خواهش می کنم.

- بچه ها ببخشید، داشتم می گفتم. در قرآن مجید یه آیه ای هست که می فرماید: «هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ» (۴) پاداش خوبی، جز خوبی نیست.

بعد به خودم گفتم: ما بیایم از امشب، یه شاخه ی گل، هدیه بدیم به امام زمان علیه السلام و این یه احسانیه به حضرت و امام زمان علیه السلام و طبق آیه ی قرآن، در جواب احسان ما احسان و نیکویی می کنن و حتماً مارو دعا می کنن.

سیامک خندش گرفت و خلاصه

زبونش، باز شد.

- حاج آقا! مگه می شه ما یه شاخه گل بدیم به امام زمان علیه السلام؟

جواد و محمدرضا هم، با سرشون حرف سیامک رو تأیید کردن .

حاج آقا ادامه داد:

حالا ببینیم می شه یا نمی شه؟

پیامبر گرامی اسلام فرمودند:

«هر کس، هنگام خواب، وضو بگیرد و بخوابد خداوند رختخوابش را عبادتگاه و خوابش را عبادت حساب می کند تا بیدار شود. و هر کس، شب بی وضو بخوابد، مثل لاشه ی مرده ای است که گوشه ای افتاده است».

مطمئناً با شنیدن این حدیث، همه دوست دارن که با وضو بخوابن.

حالا ما بیاییم، فقط ۱۰ دقیقه، قبل از خواب، وضو بگیریم، مسواک هم که حتماً می زنیم. بعد بیاییم، دو رکعت نماز، مثل نماز صبح بخونیم به نیت هدیه به امام زمان علیه السلام. بعد از نماز هم به احترام مادرشون، تسبیحات حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را بگیریم. (۳۴ بار الله اکبر، ۳۳ بار الحمد لله، ۳۳ بار سبحان الله) در آخر هم پنج تا صلوات که دل پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله را شاد می کند بفرستیم. همه ی این کارها رو که یه مجموعه شد، به عنوان گلی زیبا، به محضر امام زمان علیه السلام تقدیم می کنیم، که من یقین دارم با مهربونی که امام زمان علیه السلام دارند، حتماً قبول می کنند.

دیدید که می شه هر شب یا حداقل هفته ای یه بار، یه گل زیبا و خوشبو، هدیه کنیم به امام زمان علیه السلام.

در یه روایتی خوندم که یه خدمتکاری، شاخه گلی آورد و داد به امام حسن علیه السلام، امام خیلی خوششون اُومد و اُون خدمتکار رو، آزاد کردن .

ان شاء الله امام زمان علیه السلام هم ما رو از اسارت شیطان آزاد کنن و ما رو اسیر و حیرون خودشون کنن.

مطمئناً آگه

ما، این کار رو شروع کنیم، امام زمان علیه السلام از ما تشکر می کنن و ان شاءالله به دعای حضرت تغییرات خوبی، در زندگیمون حاصل می شه.

فکرش رو بکنید که ما چند شب با وضو، با یاد امام زمان علیه السلام با ذکر تسبیحات مادرشون، به خواب بریم. چقدر خواب زیبا و آرومی خواهیم داشت.

حُب بچه ها! برای امشب بسه، دیگه پدر مادراتون نگران می شن. یا علی! بلند شید بریم.

حاج آقا بلند شد و ایستاد رو به قبله، یه سلام داد به امام حسین علیه السلام بعد به طرف چپ، یه سلام به امام رضا علیه السلام دادن و باز رو به قبله کردن و دستشون رو گذاشتن روی سرشون و گفتن: السلام علیک یا ابا صالح المهدی.

بعد هم از ما خداحافظی کرد و رفت. ما هم که خیلی دیرمون شده بود سریع رفتیم خونه هامون.

جواد در حال خوندن نماز بود که پدرش گفت:

- باباجون! چرا این قدر، نمازت رو دیر می خونی!؟

جواد، بعد از تموم شدن نماز گفت: باباجون! نماز مغرب و عشاء رو سر وقت خوندم، این نماز، نماز هدیه به امام زمان علیه السلامه.

- ا، باریک الله! آفرین که این قدر به یاد امام زمان علیه السلام هستی. فردای آن روز تو مدرسه، جواد به سیامک گفت:

- سیامک! دیشب، هدیه به امام زمان علیه السلام دادی؟

- نه، نشد. آخه دیشب، فوتبال منچستر با میلان بود، منم پای تلویزیون خوابم برد ولی امشب حتماً می خونم.

تازه محمد رضا به جمع بچه ها اضافه شده بود که یه دفعه، صدای بلندگو توجه بچه ها رو به خودش جلب کرد.

- آقایان سیامک کاظمی، محمدرضا سیدی و جواد رضایی، بیان دفتر. این جمع شدن بچه ها، گوشه ی حیاط مدرسه و حرف زدن ها،

مسئولین رو دچار سوءظن کرده بود و اونا وظیفه ی خودشون می دونستن که یه بررسی اجمالی در این رابطه داشته باشن.
با ترس و لرز رفتن دفتر.

- شما دو تا، وایستین اینجا، سیامک شما برید پیش آقای مدیر.

- سیامک با ترس و لرز رفت اتاق آقای مدیر.

سیامک: سَ سلام - سلام علیک، شما این چند روز، با رضایی و سیدی، گوشه حیاط باهم چی اختلاط می کنید.

- هی هیچی آقا! با هم همین طوری حرف می زنیم.

- چه حرفی؟

سیامک دل رو به دریا زد و همه چی رو گفت:

- آقا! راستش، درباره امام زمان علیه السلام با همدیگه حرف می زنیم، می خواهیم یه کاری کنیم که ایشون ما رو دعا کنن.

انگار یه نفر، یه پارچ آب سرد ریخت رو سر آقای مدیر، چی فکر می کرد چی شد. سیامک، اونقدر صادقانه گفت که آقای مدیر دیگه از محمدرضا و جواد، چیزی نپرسید.

- آفرین پسر! می تونی بری. به دوستانت هم سلام برسون.

سیامک با گرفتن اجازه، از اتاق مدیر خارج شد.

آقای مدیر همچنان تو فکر بود....

بعد از مدتی آقای اویسی معاون مدرسه رو صدا زد و گفت: آقای اویسی! لطف کن دبیر پرورشی رو صدا بزن، خودت هم بیا، یه کاری دارم.

بعد از جمع شدن، نشسته بودن که آقای مدیر گفت:

راستش، این سه تا پسر، امروز به من یه درس خیلی مهمی دادن. اونا دنبال راه های رضایت امام زمان علیه السلام و کار کردن برای ایشون هستن و من خودم رو شرمنده ی امام زمان علیه السلام می دونم که به عنوان یه مدیری که این همه دانش آموز رو در اختیار دارم، تا حالا تو مدرسه، هیچ حرکتی که یه ربطی به امام زمان علیه السلام داشته باشه،

نکردم. حالا- شمارو اینجا جمع کردم تا با همفکری هم، این حرکت رو شروع کنیم که ان شاءالله به سهم کوچکی در آشنا کردن بچه ها با امامشون داشته باشیم.

- خیلی خوبه.

- حالا می فرمایید چکار کنیم؟

- من می گم به مسابقه ی روزنامه دیواری، با موضوع امام زمان علیه السلام برگزار کنیم، حدود یه ماه مونده به نیمه شعبان، که اون موقع، یه جشن میلاد می گیریم و برترین ها را معرفی می کنیم.

مدیر: خیلی خوبه، شما هم زحمت اطلاعیه اش رو بکشید. آقایون باز هم فکر کنید، اگر طرحی، برنامه ای به فکرتون رسید، مطرح کنین تا بررسی کنیم.

البته من خودم تو فکر یه اردوی قم و جمکران هستم که ان شاءالله با همکاری اداره، جورش می کنم.

با زدن اطلاعیه ی مسابقه ی روزنامه دیواری، یه شور و شوقی تو مدرسه افتاده بود و هر کس دنبال همگروه می گشت تا کارشون رو شروع کنن.

فردای همون روز آقای جمالی اومد پیش آقای مدیر و گفت:

آقای عظیمی، یکی از رفقای من تو شهر قم، مشغول تحصیل علوم دینی، اگه اجازه بدید یه جلسه ی پرسش و پاسخ هم درباره ی امام زمان علیه السلام در مدرسه برگزار کنیم و از دوستم می خوام که از یکی از اساتید قم که در زمینه ی مهدویت، تخصص داره دعوت کنه تا برای جلسه، تشریف بیان.

- خیلی خوبه، هم بچه ها هر چی سؤال دارن، می پرسن و هم با این کار، روزنامه دیواری ها پر محتوا می شه.

حاج آقا یوسفی از بنیاد فرهنگی مهدی موعود علیه السلام در قم دعوت شده بودن و قرار بود ساعت دوّم، بچه ها در نماز خونه جمع بشن و هر کس، هر سؤالی درباره ی امام زمان علیه السلام داره، پرسه.

ساعت دوّم شد، صدای مهمه ی بچه ها، توی نماز

خونه پیچیده بود و هر کی داشت با بغل دستیش حرف می زد.

آقای مدیر با آقای جمالی و حاج آقا یوسفی وارد شدن. بچه ها به احترام ایستادن و باهم یه صلوات بلند فرستادن.

بعد از نشستن بچه ها، آقای مدیر گفت:

بسم الله الرحمن الرحيم، ضمن عرض تشکر از حضور آقای یوسفی، از مؤسسه ی فرهنگی مهدی موعود علیه السلام که برای پررنگ کردن فرهنگ مهدویت زحمت کشیده و به مدرسه ی ما تشریف آوردند، از شما دانش آموزان عزیز می خواهم که ضمن رعایت سکوت، هر کس، هر سؤالی درباره ی امام زمان علیه السلام داره، دست بلند کنه و بپرسه، فقط خواهش می کنم سکوت رو رعایت کنید.

سعید سریع دستش رو بالا آورد و گفت: آقا اجازه! چرا امام زمان غایبه؟ اگر بود و ما می دیدیمش که خیلی خوب بود.

حاج آقا یوسفی: بسم الله الرحمن الرحيم. من هم خدمت شما سلام عرض می کنم و از این که در خدمت شما و مریبان گرامی تان هستم، بسیار خوشوقتم.

بچه های خوب! قبل از اینکه جواب سؤال دوستان رو بدیم، برای عرض ارادت و احترام، خدمت امام زمان علیه السلام با هم دعای سلامتی ایشان را بخونیم.

«اللهم کن لولیک الحجة بن الحسن صلواتک علیه و علی ابائه. فی هذه الساعة و فی کل ساعة ولیاً و حافظاً و قائداً و ناصراً و دليلاً و عیناً حتی تسکنه ارضک طوعاً و تمتعه فیها طویلاً برحمتک یا ارحم الراحمین. اللهم صل علی محمد و آل محمد.»

این دوستان سؤال خیلی خوبی پرسید. اصلاً چرا امام زمان علیه السلام غایب هستن؟

با یه مثال، جواب ایشان رو می دیم.

بینید بچه ها، اگه اداره برق بیاد توی کوچه ی شما، برای روشنایی کوچه تون، تیر برق و لامپ نصب کنه و کوچه ی شما رو

روشن کنه، بعدش شما فردا مسابقه ی نشونه گیری بگذارید و بزیند لامپ رو بشکنید و کوچه خودتون رو تاریک کنید. اونوقت ماموران اداره برق بار دیگه می یان و لامپ رو عوض می کنن، ولی اگه شما بازم زدید لامپ رو شکستید، دیگه اداره برق نمی یاد، برای کوچه ی شما لامپ نصب کنه. می دونید چرا؟ اونا می گن: اهالی این کوچه، فعلاً فرهنگ استفاده از لامپ رو ندارن، این کوچه باید توی تاریکی بمونه تا وقتی که یاد بگیرن، لامپ برای روشناییه نه نشونه گیری و سنگ اندازی.

خدای مهربون، امام رو قرار داده تا ما از تاریکی و ظلمت، نجات پیدا کنیم و با گوش دادن به حرف امامان علیهم السلام زندگیمون رو روشن کنیم. ولی مردم، اومدن امام رو کشتن. خدا باز یه امام دیگه فرستاد، ولی مردم قدرشناس، اون امام عزیز رو هم کشتن و شهید کردن. خلاصه چون خدا خیلی مهربون بود، یازده امام را برای مردم قرار داد، اما مردم همه ی این یازده امام رو شهید کردن. خدا هم گفت: چون این مردم، هنوز بلند نیستن از این چراغ های هدایت، نور بگیرن، واون ها رو شهید می کنن، من دیگه این امام آخر رو، از شما مخفی می کنم. حالا تاکی؟ تا وقتی که ما، قدر امام رو بدونیم.

- پس چرا امام زمان علیه السلام غایب هستن؟

- چون اگر مثل بقیه ی امام ها در میان مردم ظاهر بودن، جان ایشون هم در خطر بود و ایشون رو شهید می کردن.

هادی طهماسب، دستش رو بالا آورد و گفت: حاج آقا اجازه! حالا که امام زمان غایبه، دیگه چه فایده ای واسه ما داره؟ اگه امام رو می کشتن، امام نداشتیم، حالا هم که غایبه، انگار امام نداریم.

- چه

سؤال خوبی کردی، اتفاقاً شبیه همین سؤال رو از امام صادق علیه السلام پرسیدن که فایده ی امام غایب چیست و مردم چه بهره ای از امام غایب می برند؟

امام صادق علیه السلام فرمودند: «انتفاع و استفاده از ایشان در دوران غیبت، مثل بهره بردن از خورشید است، هنگامی که پشت ابرهاست.

بچه ها! الان تصور کنید هوا ابریه و خورشید رفته پشت ابرها، من از شما می پرسم: آیا حالا که خورشید پشت ابره، هوا روشن نیست؟

بله، هوا روشنه، هر چند ما خورشید رو نبینیم. یعنی اثرات خورشید، به زمین می رسه، هر چند خودش رو نمی بینیم.

امام زمان علیه السلام پشت ابر غیبت هستن ولی اثرات و برکات ایشان، به همه ی مردم می رسه.

وقتی خورشید، پشت ابره، آیا گرماش به زمین می رسه؟

بله، چون اگر خورشید، اصلاً نبود، همه جا یخ می زد و هیچ گیاهی نمی روید.

پس این گرما از خورشیده، هر چند که خودش پشت ابرها باشه. این ایمانی که در دل های مؤمنان هست و این امیدی که همه ی ما داریم، از همین امام زمان غایبه.

قسمت پنجم

یه نکته دیگه بگیریم و بریم سؤال بعدی.

بچه های عزیز! به من بگید آیا، خورشید رفته پشت ابرها یا ابرها او مدن جلوی خورشید؟

بچه ها همه با هم گفتن: ابرها او مدن جلوی خورشید - آفرین، ابرها او مدن جلوی خورشید رو گرفتن. گناه ما هم، ابری می شه و می ره جلوی امام زمان علیه السلام رو می گیره و باعث می شه ما نتونیم ایشان رو ببینیم و ایشان رو غایب فرض می کنیم.

گفتم که روی ماهت از من چرا نهان است؟

گفتا تو خود حجابی ورنه رُخم عیان است.

چند نفر از بچه ها، دستاشون رو بلند کرده بودن تا سؤال کنن که آقای یوسفی یکی شون رو صدا زد و اون افشین بود

که پرسید:

- ببخشید اجازه! وقتی امام زمان بیاد من خیلی می ترسم، چون داداشم می گفت: وقتی امام زمان علیه السلام بیاد، جنگ و خونریزی به راه می افته. - بچه ها! این از نقشه های دشمنه که می خواد از امام زمان علیه السلام یه فرد نامهربون به ما نشون بده. اینو به شما بگم: الان روی کره ی زمین هیچ کس به مهربونی امام زمان علیه السلام نیست.

مادراتون چقدر مهربونن؟ مطمئناً می گید: خیلی، ولی این رو بدونید که امام زمان علیه السلام خیلی مهربون تر از پدر مادرها هستن.

اگه کسی مهربون نباشه، خدا اون رو دوست نداره، و همه می دونیم که خدا، امام زمان علیه السلام رو خیلی دوست داره، پس نمی شه ایشون مهربون نباشه.

وقتی ایشون تشریف بیارن، اول دین واقعی رو به همه نشون می دن و بعد اون ها رو به این دین واقعی دعوت می کنن، بعد هم امام زمان علیه السلام با دشمن خدا جنگ می کنه، ما که دشمن خدا نیستیم، پس نباید هیچ ترسی داشته باشیم.

در روایات ما اومده وقتی امام زمان - عجل الله تعالی فرجه - ظهور کنن، وضع مالی مردم خیلی خوب می شه، دیگه فقیری پیدا نمی شه، همه ی زمین ها آباد و سرسبز می شه. دیگه کسی به بچه های کوچک ظلم نمی کنه، همه در آرامش و امنیت زندگی می کنن، خلاصه چی بگم بچه ها، باید دعا کنیم تا زودتر تشریف بیارن و با چشمای خودمون بینیم که، شنیدن کی بود مانند دیدن.

- پس اگه این قدر خوبه، چرا امام زمان نمی یاد؟

- بچه های خوب! وقتی اسم امامامون رو می بریم، برای احترام این بزرگواران بعدش حتماً یه علیه السلام بگیم که همین کار هم، باعث محبت بیشتر از هر دو طرف می شه.

اما چرا امام زمان علیه السلام ظهور نمی کنن؟

گفتم

یکی از علت های مهم غیبتش، خودمون هستیم، چون ما دعا نمی کنیم که خدا فرج و اومدن ایشون رو نزدیک کنه. لذا فرج امام زمان علیه السلام تأخیر افتاده. ما باید باور کنیم که دعای ما، در تعجیل فرج و اومدن ایشون مؤثر است. اگه مؤثر نبود، چرا امام زمان علیه السلام فرمودند:

«ای شیعیان! برای فرج من دعا کنید. زیاد هم دعا کنید»

پس بیایید همین حالا، یه قول به امام زمان علیه السلام بدیم که اولاً از امروز به بعد به خاطر این که امام زمان علیه السلام خوشحال می شن، نمازamon رو اول وقت بخونیم و دوماً اینکه بعد از هر نمازی، دستامون رو بیاریم بالا و از خدای مهربون، واقعاً تعجیل در امر فرج امام زمان علیه السلام را بخواهیم.

فکرش رو بکنید، وقتی امام زمان علیه السلام اومدن به شما بگه:

دست شما درد نکنه، دعای شما خیلی مؤثر بود در فرج ما. چه قدر خوشحال می شید.

خوب بچه های عزیز، اگه کسی سؤالی بعداً به ذهنش اومد بنویسه، ان شاءالله سؤال ها رو پاسخ می دیم و جوابش رو، نصب می کنیم توی تابلوی اعلانات.

با تشکر از همه ی مسئولین محترم و شما بچه های عزیز.

برای سلامتی امام زمان علیه السلام یه صلوات بلند بفرستید.

بچه ها یه صلوات بلند فرستادن. اما حاج آقا گفت:

نشد. کسی که می خواد، امام زمان علیه السلام زودتر تشریف بیارن، باید صلوات هاش با «و عَجَل فرجهم» باشه، یه دفعه بچه ها خودشون یه صلوات بلند با و عَجَل فرجهم فرستادن.

«اللهم صل علی محمد و آل محمد و عَجَل فرجهم».

آقای مدیر: با تشکر از سخنان دلنشین حاج آقا یوسفی و همچنین از شما دانش آموزان مؤدب که در این جلسه، سکوت را رعایت کردید و با سؤالات خوبتون، جلسه رو پربار کردید.

ما ان شاءالله باز

هم از این جلسات، برای شما عزیزان، خواهیم داشت.

جواد و سیامک و محمدرضا با همکاری هم، دنبال کارهای روزنامه دیواری هستند.

- سلام مشتی غلام!

- سلام پسر گل، حالت خوبه بابا؟

- خوبم، ببخشید مشتی غلام، چسب قطره ای دارید؟

- آره پسر. چرا دستات، رنگی شده؟

- داریم یه روزنامه دیواری درست می کنیم، این هم رنگ مازیکه روی دست هام.

آخه قراره یه جشن بزرگ برای امام زمان علیه السلام توی مدرسه بگیریم و هر کس هم، روزنامه دیواریش بهتر باشه، جایزه می گیره.

- کی می خواهید جشن بگیرید؟

- چهارشنبه هفته ی دیگه که فرداش نیمه ی شعبانه.

- بفرما اینم چسب، برو به سلامت.

امروز آخرین مهلت تحویل روزنامه دیواری هاست، اتاق آقای جمالی، پر شده از روزنامه دیواری.

از طرفی، از وقتی که ثبت نام، برای اردوی مسجد مقدس جمکران، شروع شده، خیلی ها ثبت نام کردن. در حالی که ظرفیت ۴۰ نفر بیشتر نیست.

به خاطر همین، آقای مدیر گفته: روز جشن، قرعه کشی می کنیم تا ۴۰ نفر مشخص بشن و بقیه ان شاء الله در مرحله ی بعد.

فردا، روز نیمه شعبانه - ولادت امام زمان علیه السلام - بچه ها خیلی خوشحال هستن، روزنامه دیواری ها تمام دیوار راهرو رو پر کرده و تا حدودی نفرات برگزیده، مشخص شده ان.

مشتی غلام، با دست پر از بسته های شکلات، داخل راهرو شد. اما یه دفعه پاهاش سُیست شد و شکلات ها از دستش ریخت روی زمین.

از مطلبی که تو روزنامه دیواری خونده بود شوکه شده بود، روی یکی از روزنامه دیواری ها باماژیک بزرگ، نوشته شده بود:

«همه چیز از سلام مشتى غلام بقال شروع شد.»

سیامک و محمدرضا، اسمشون تو مراسم قرعه کشی دراومد ولی اسم جواد، به عنوان نفر چهل و یکم دراومد. لذا رفت جزء نفرات ذخیره که ۵ نفر بودند.

توی این

پنج نفر، فقط جواد امیدوار بود و بقیه به حالت مأیوسانه ای داشتن.

خلاصه روز حرکت فرارسید، پدر و مادرا، بچه ها رو آورده بودن و همشون التماس دعا داشتن. اتفاقاً جواد هم همراه پدرش اومده بود و هنوز امید داشت که با بچه ها بره، اتفاقاً پدر علی احمدی، با آقای مدیر تماس گرفته بود و گفته بود که علی سرما خورده و نمی تونه بیاد و همین مسأله باعث شده که جواد هم در این سفر معنوی همراه رفقا باشه.

اتوبوس حرکت کرد، اما هنوز چند لحظه ای نگذشته بود که صدایی همه رو متوجه خودش کرد. اتوبوس از حرکت ایستاد، در اتوبوس باز شد، دیدیم مشتی غلام با دوبرسته شکلات، وارد اتوبوس شد و گفت:

بچه ها سلام، وقتی رفتید قم، سلام منو به حضرت معصومه علیها السلام برسونید و توی مسجد جمکران هم من رو فراموش نکنید. توی مسجد جمکران به امام زمان علیه السلام بگید یه مشتی غلامی هست که برای ما که زائر شما هستیم شکلات آورده، سلام رسوند و گفت: آقا جون خیلی دوست دارم.

مشتی غلام، با چشم های پر از اشک، اتوبوس رو ترک کرد و ما با فرستادن صلواتی برای سلامتی و فرج امام زمان علیه السلام به سوی قم و مسجد مقدّس جمکران عازم شدیم.

حدود سه ساعت طول کشید تا رسیدیم قم و بلافاصله به زیارت حضرت معصومه علیها السلام رفتیم.

بچه ها بعد از اینکه کفش هاشون رو تحویل کفشداری حرم دادن، داخل حرم حضرت معصومه علیها السلام شدن. آقای جمالی می گفت: در مورد زیارت حضرت معصومه علیها السلام خیلی سفارش شده، حتی در روایتی اومده که امام جواد علیه السلام فرمودند: «هر کس عمّه ی مرا (با اخلاص) در قم زیارت کند، بهشت بر

او واجب می شود».

مادر افشین، سرطان خون داره. افشین هم بیشتر به خاطر مادرش اومده. وقتی رسیدیم به ضریح حضرت معصومه علیه السلام دیدیم همین طوری داره اشک می ریزه، ضریح رو چسبیده و ول نمی کنه و با چه سوزی حرف می زنه.

به حضرت معصومه می گه:

حضرت معصومه! تو رو به خدا، من مادرمو خیلی دوست دارم. اگه اون بمیره مطمئن باش، منم همون روز می میرم. تورو جون هر کی دوست داری، تو رو جون داداشت امام رضا، از خدا بخواه مادرم رو شفا بده.

بچه ها از حال افشین منقلب شده بودن و همه با چشم های خیس، برای شفای مادرش دعا می کردن.

بعد مدتی آقای جمالی، بچه ها رو بُرد به زیارت قبر علما و همچنین بهشون دو رکعت نماز زیارت رو هم یاد داد. همه داشتیم نماز می خوندیم، ولی افشین همچنان ضریح رو گرفته و گریه می کرد. زمان زیارت تموم شد و همه به محل پارک اتوبوس برگشتیم.

سوار اتوبوس شدیم تا به مسجد مقدّس جمکران بریم. یه کمی راه رفته بودیم که آقای جمالی بلند شد و رو به بچه ها ایستاد و گفت:

بچه های عزیز! این مسجدی که الان داریم می ریم، اسمش، مسجد جمکرانه و جریان ساختن اون هم به طور مختصر این طوره که: امام زمان علیه السلام در شب سه شنبه، هفدهم ماه مبارک رمضان حدود ۱۰۰۰ سال پیش به شخصی به اسم حسن مثله جمکرانی، می فرمایند: این زمین شریفی است و حقّ تعالی این زمین را از زمین های دیگه برگزیده است و دیگه نباید در آن کشاورزی شود. شما برو و با کمک چند نفر اینجا مسجدی بنا کنید. من حدود مسجد را با زنجیرهایی مشخص کرده ام. سپس به حسن مثله

جمکرانی می فرمایند:

حسن بن مثله جمکرانی! به مردم بگو: به این مکان رغبت کنند و آن را عزیز دارند و در آن چهار رکعت نماز به جای آورند.

سپس امام می فرمایند: هر کسی این نماز را و نماز امام زمان علیه السلام را به جای آورد چنان است که در خانه کعبه نماز خوانده باشد.

بعد هم نمازهای مسجد را شرح دادند.

گنبد آبی رنگ مسجد جمکران، از دور دیده می شد. به مسجد رسیدیم و بچه ها جلوی درب با همدیگر دعای «اللهم کن لولیک الحجه بن الحسن صلواتک علیه و علی آبائه...» رو خوندن.

بچه ها بعد از بوسیدن در مسجد، وارد مسجد شدن و با راهنمایی آقای جمالی یه گوشه ای از حیاط مسجد نشستند.

آقای جمالی بعد از نظم دادن بچه ها گفت:

بچه های عزیز! می دونید که این مسجد، متعلق به امام زمان علیه السلام است و خیلی ها از این مسجد حاجاتشون رو گرفتن و داستان های خیلی عجیبی هم نقل شده.

یه روزی، تعدادی دانش آموز از یکی از روستاهای شهر ارومیه اومدن جمکران. همین که دم در رسیدن، دو تا از دانش آموزان شروع می کنن به دویدن، یکی شون می خوره زمین و سرش به زمین برخورد می کنه و از حال می ره.

مربی شون رو می کنه به سمت مسجد و می گه: امام زمان! همه می یان اینجا مشککشون حل می شه، پس چرا برای ما مشکل درست شده؟ و یه خورده گله می کنه.

خلاصه دانش آموز رو می برن درمانگاه، سریع از سرش عکس می گیرن. بعد دکترش به مربی می گه: خدا خیلی رحم کرد که این بچه رو آوردید. وقتی عکس از سرش انداختیم، دیدیم تومور مغزی داره و اگه این بچه نمی اومد درمانگاه، تومور یکی دو ماه دیگه، کارشو می کرد و جون این دانش آموز رو می گرفت.

الحمد لله که زود آوردیدش.

مربی به گریه افتاد و گفت: اینا همه لطف امام زمانه، چون ما در یه روستایی در ارومیه هستیم که خیلی از شهر دوره و مردمش امکاناتی ندارن. حالا هم که اومدیم جمکران این طفلکی خورد زمین و ما از ترسمون گفتیم یه عکس هم از سرش بندازیم.

یعنی امام زمان علیه السلام خیلی هوای زائرشو داره.

آقای دکتر هم که دید این دانش آموز، زائر امام زمان علیه السلام هست، او رو رایگان عمل کرد و الحمد لله حالش خوب شد. خلاصه بچه ها، این مسجد، پناهگاه همه ی بی پناهاست.

الان که رفتید داخل مسجد، ابتدا دو رکعت نماز به نیت تحیت مسجد که مثل نماز صبح دو رکعت می خونید، اما سوره قل هو الله احد رو هفت دفعه باید بخونید و در رکوع، ذکر سبحان ربی العظیم و بحمده رو هفت بار می گید، تو سجده هم هفت بار سبحان ربی الاعلی و بحمده می گید.

بعد دو رکعت نماز امام زمان علیه السلام به این شکل رو می خونید: اول یه تسبیح بر می دارید، نیت می کنید: (دو رکعت نماز امام زمان علیه السلام قربه الی الله) بعد حمد رو می خونید تا «ایاک نعبد و ایاک نستعین» که این آیه را با تسبیح، صدبار می گید. بعد از صد بار ادامه ی سوره حمد رو می خونید. تو رکوع هم ذکر رکوع رو ۷ بار می گید، در سجده ها هم، تو هر سجده ۷ بار ذکر سجده رو بگید.

رکعت دوم رو هم مثل رکعت اول می خونید. وقتی سلام دادید، یه بار می گید: لا اله الا الله، بعدهم تسبیحات حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و در آخر، سر به سجده می گذارید و صدبار صلوات می فرستید.

اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل

همین که حرف هاش تموم شد، گفت: بچه ها! حالا این شعر رو با همدیگه بخونیم.

همه جا بروم به بهانه ی تو

که مگر برسم در خانه ی تو

همه جا دنبال تو می گردم که تویی درمان همه دردم یا ابا صالح مددی مولا

یا ابا صالح مددی مولا

آشنایی با وظایفی که در زمان غیبت حضرت صاحب الزمان علیه السلام داریم

بسم الله الرحمن الرحيم خُب دوستان عزیز! حالا که با مطالعه ی ماجرای سیامک و محمد رضا تا حدودی با امام علیه السلام بیشتر آشنا شدید و به فکر افتادید که شما هم یه رابطه ی معنوی با امام زمان علیه السلام داشته باشید و از یاد و ذکر ایشان لذت ببرید، ما هم سعی می کنیم برای آشنایی شما با وظایفی که در این زمان، یعنی زمان غیبت حضرت صاحب الزمان علیه السلام داریم، قدمی برداریم تا راه برای شما هموارتر بشه. ان شاء الله.

این رو هم بگیم که مطمئن باشید امام زمان علیه السلام همه ی ماهارو دوست دارن، ولی اگر کسی به این وظایف عمل کنه، امام زمان علیه السلام اون رو خیلی بیشتر از بقیه دوست داره.

۱- وظیفه ی اول ما اینه که وقتی اسم مبارک ایشان رو می شنویم بلندشیم و بایستیم و دست هامون رو بذاریم روی سرمون.

حتماً می گید چرا؟

علتش اینه که اولاً امام رضاعلیه السلام این گونه رفتار می کردن.

اما این که چه طور هنوز امام زمان علیه السلام به دنیا نیومده بود، امام رضاعلیه السلام این کار رو کردن؟

بینید بچه های خوب! پیغمبر ما که درود خدا بر ایشان و اهل بیتشون باشه، قبل از اینکه امام هاعلیهم السلام به دنیا پا بذارن، اسامی دوازده امام رو فرمودند، آدمای با سواد هم اسم های دوازده امام رو نوشتند. شاعر خوبی به اسم دعبیل برای دوازده امام، یک شعر قشنگ گفت، بعد رفت

پیش امام رضا علیه السلام و شعرش رو خونند. موقع خونندن شعر وقتی به اسم امام مهدی علیه السلام رسید، یه دفعه امام رضا علیه السلام از جا بلند شدن و دستشون رو روی سرشون گذاشتن.

علتش رو هم گفتن. و اون اینه که وقتی اسم ویژه ی امام زمان علیه السلام برده می شه، امام به اون شخصی که اسم او رو برده، یا اسم آن حضرت پیش اون برده شده، توجه می کنن و درست نیست امام زمان علیه السلام به ما توجه کنن و ما همین طوری بی خیال، نشسته یا خوابیده باشیم.

و این که دست رو روی سر می داریم، نشانه ی تسلیم بودن ما، در مقابل امام زمان علیه السلام است.

۲- وظیفه ی دوّم ما اینه که برای سلامتی امام علیه السلام خیلی صدقه بدیم. ما برای سلامتی مسافرامون، و یا خودمون صدقه می دیم. بعضی مادرها هستن که برای سلامتی بچه های گل شون هر روز صدقه می دن. می دونید چرا؟ چون بچه شون رو دوست دارن، پس هر کسی، هر کی رو دوست داره، خوبه که براش صدقه بده.

ما که می گیم امام زمان رو از همه بیشتر دوستشون داریم پس باید برای سلامتی ایشون صدقه بدیم.

مثلاً روزی ۱۰ تومان به نیت سلامتی امام زمان علیه السلام بندازیم توی صندوق صدقات. با این کار، هر روز یه عرض ارادتی هم خدمت مولامون امام زمان علیه السلام داریم و باعث خوشحالی ایشون می شیم.

۳- وظیفه سوم اینه که در فکر یاری امام زمان علیه السلام باشیم، یعنی بچه ی خوبی بشیم و کاری کنیم که اگر گفتن که امام زمان علیه السلام ظهور کردن، ما بتونیم بریم یاری ایشون. البته الان هم که غایب هستن، می شه ایشون رو یاری کرد و یاری کردن امام در

این زمان، به گناه نکردن و کارهای خوب انجام دادن است.

۴- وظیفه چهارم هم اینه که به کسانی که با حضرت نسبت دارن، احترام بذاریم؛ مثل سیدها که با امام زمان علیه السلام نسبت دارن و از خانواده ی پیامبر صلی الله علیه و آله هستن، یا مثل علمای دین که نمایان امام زمان علیه السلام و مبلغین دین جدّ بزرگوار ایشون می باشن.

۵- وظیفه پنجم اینه که در هر روز به یاد امام زمان علیه السلام باشیم. هر کی می خواد قلبش نورانی بشه راهش اینه که در روز، چند مرتبه به یاد امام زمان علیه السلام باشه و با ایشون درد دل کنه و اگه هم خواست می تونه برای دوری از ایشون گریه کنه، می شه چند تا شعر هم در مورد امام زمان علیه السلام حفظ کنه و بعضی وقت ها با خودش زمزمه کنه.

بی نوایم، نوای من، مهدی است

دردمندم، داوی من، مهدی است من غریبم در این زمان، ولی

مونس و آشنای من، مهدی است گه به یادش ز خواب برخیزم

نیمه ی شب، دعای من، مهدی است یکی از راه هایی که بتونیم بیشتر یاد امام زمان علیه السلام باشیم اینه که خودمون رو عادت بدیم، وقتی که می خوایم بخوایم با یاد ایشون به خواب بریم؛

چو شب گیرم خیالت را در آغوش

سحر از بستم بوی گل آید صبح هم که از خواب بلند می شیم اولین حرفمون، نام امام زمان علیه السلام باشه. بچه های خوب! من شنیدم پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وقتی از خواب بلند می شدن یعنی همین که چشمشون باز می شد، سریع می رفتن سجده. ما هم این کار رو بکنیم و توی سجده از خدا بخوایم که در فرج امام زمان علیه السلام تعجیل فرماید.

گفتم دعای برای فرج، یادم اومد

امام زمان علیه السلام از ما شیعیان گله کردن که چرا شیعیان برای فرج من، دعا نمی کنند؟

شاید می پرسین: این گله رو امام زمان علیه السلام به کی گفتن؟

باشه براتون می گم.

آیت الله مجتهدی تهرانی رو شاید بشناسین، بعضی وقتا تلویزیون سخنرانی ایشان رو می ذاره.

آیت الله مدنی رو هم اگه از باباتون پرسین، می گن ایشان کیه. از شهدای محراب هستن؛ یعنی از کسانی هستن که منافقین، ایشان رو در هنگام نماز شهید کردن.

آقای مجتهدی می گفتن: خیلی وقت پیش، من در شهر نجف درس می خوندم؛ وقت نماز که می شد می رفتم پشت سر آیت الله مدنی، نمازم رو به جماعت می خوندم. آخه شنیده بودم نماز جماعت خیلی ثواب داره. یه روز که رفتم و نماز جماعت رو پشت سر آقای مدنی خوندم، بعد از این که مردم بعد از نماز بلافاصله، رفتن دنبال کارهای خودشون، من دیدم که آقای مدنی، شدیداً دارن گریه می کنن و شونه های ایشان از شدت گریه تگون می خوره.

رفتم پیش آقای مدنی، گفتم: ببخشید! اتفاقی افتاده که این طور شما به گریه افتادین؟

آقای مدنی فرمودن: یه لحظه امام زمان علیه السلام رو دیدم، آقا صاحب الزمان علیه السلام اشاره کردن به پشت سر من و فرمودن: آقای مدنی! نگاه کن شیعیان من بعد از نماز سریع می رن دنبال کار خودشون، هیچ کدام برای فرج من دعا نمی کنن، انگار نه انگار امام زمانشون غایبه. من از گله امام زمان علیه السلام به گریه افتادم.

دیدین بچه ها، اگر برای فرج دعا نکنیم، امام زمان رو از دست خودمون ناراحت کردیم و هیچی توی دنیا از این بدتر نیست که امام زمان علیه السلام از دست کسی ناراحت بشه.

ما باید مطمئن باشیم که اگه دعا کردیم،

این دعای ما در فرج امام زمان علیه السلام تأثیر داره. اگه تأثیر نداشت چرا امام زمان علیه السلام ما رو امر کردن که دعا کنید؟

ایشون فرمودن:

«وَأَكْثِرُوا الدُّعَاءَ بِتَعْجِيلِ الْفَرَجِ؛ خیلی دعا کنید برای تجیل در فرج من»

یکی دیگه از کارایی که می‌تونیم انجام بدیم و با اون کار، قلب نورانی امام زمان علیه السلام رو از خودمون خوشحال کنیم اینه که توی قنوت بعضی از نمازamon، دعای «اللهم کن لولیک» رو بخونیم که این هم باز از سفارشات حضرت مهدی علیه السلام است.

آیت الله بهاء الدینی یکی از علمای راستین و با اخلاص جهان شیعه بودن - ان شاء الله اگه به روزی اومدید قم برای زیارت حضرت معصومه علیها السلام، قبر ایشون هم داخل حرمه، حتماً به زیارت ایشون هم برید - یکی از شاگردای ایشون می‌گفت: من قبلاً که می‌رفتم نماز جماعت آقای بهاء الدینی، می‌شنیدم که در قنوت نمازشون دعای «رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً» و دعای معروف دیگه رو می‌خوندن، اما به مدتی بود که می‌شنیدم ایشون توی قنوت نمازشون فقط دعای «اللهم کن لولیک الحجه بن الحسن» رو تا آخر می‌خونه. برایم سؤال شده بود که چرا به مدتی، روش آقای بهاء الدینی عوض شده؟! رفتم جلو و از خدمتشون علت اون رو خصوصی پرسیدم. آقای بهاء الدینی فرمودن: امام زمان علیه السلام پیغام دادن که در قنوت نمازاتون برای من دعا کنین و من هم از اون به بعد در قنوت، همون دعا رو می‌خونم.

بچه‌های خوب! به موقع نگید، این‌ها مال آدم بزرگ هاست و کاری به ما نداره، نه اصلاً این طوری نیست، امام زمان علیه السلام، امام زمان همه هست، امام زمان بچه کوچیک‌ها

و نوجون ها هم هست، امام زمان بزرگ ها و پیرها هم هست.

پس همه با هم کاری کنیم تا امام زمان علیه السلام خوشحال بشند.

ان شاء الله

فهرست منشورات مسجد مقدس جمکران

- ۱ قرآن کریم / چهار رنگ - گلاسه رحلی خط نیریزی / الهی قمشه ای ۲ قرآن کریم / چهار رنگ - رحلی خط نیریزی / الهی قمشه ای ۳ قرآن کریم / وزیری خط نیریزی / الهی قمشه ای ۴ قرآن کریم / وزیری (با ترجمه) خط عثمان طه / الهی قمشه ای ۵ قرآن کریم / وزیری (بدون ترجمه) خط عثمان طه ۶ کلیات مفاتیح الجنان / وزیری خط افشاری / الهی قمشه ای ۷ کلیات مفاتیح الجنان / جیبی خط افشاری / الهی قمشه ای ۸ کلیات مفاتیح الجنان / نیم جیبی خط افشاری / الهی قمشه ای ۹ منتخب مفاتیح الجنان / جیبی خط افشاری / الهی قمشه ای ۱۰ منتخب مفاتیح الجنان / نیم جیبی خط افشاری / الهی قمشه ای ۱۱ ارتباط با خدا واحد تحقیقات ۱۲ آئینه اسرار حسین کریمی قمی ۱۳ آخرین خورشید پیدا واحد تحقیقات ۱۴ آقا شیخ مرتضای زاهد محمد حسن سیف اللهی ۱۵ آیین انتظار (مختصر مکیال المکارم) واحد پژوهش ۱۶ از زلزل و لاییت واحد تحقیقات ۱۷ امامت، غیبت، ظهور واحد پژوهش ۱۸ امامت و غیبت از دیدگاه علم کلام علم الهدی / واحد تحقیقات ۱۹ امام رضا علیه السلام در رزمگاه ادیان سهراب علوی ۲۰ انتظار بهار و باران واحد تحقیقات ۲۱ انتظار و انسان معاصر عزیز الله حیدری ۲۲ اهمیت اذان و اقامه محمد محمدی اشتهاردی ۲۳ با اولین امام در آخرین پیام حسین ایرانی ۲۴ بامداد بشریت محمد جواد مروّجی طبسی ۲۵ پرچمدار نینوا محمد محمدی اشتهاردی ۲۶ پرچم

هدایت محمد رضا اکبری ۲۷ تاریخ پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله / دو جلد شیخ عباس صفایی حائری ۲۸ تاریخ امیر المؤمنین علیه السلام / دو جلد شیخ عباس صفایی حائری ۲۹ تاریخ سید الشهداء علیه السلام شیخ عباس صفایی حائری ۳۰ تاریخچه مسجد مقدس جمکران / فارسی واحد تحقیقات ۳۱ تاریخچه مسجد مقدس جمکران / عربی واحد تحقیقات ۳۲ تاریخچه مسجد مقدس جمکران / انگلیسی واحد تحقیقات ۳۳ تاریخچه مسجد مقدس جمکران / اردو واحد تحقیقات ۳۴ تجلیگاه صاحب الزمان علیه السلام سید جعفر میرعظیمی ۳۵ جلوه های پنهانی امام عصر علیه السلام حسین علی پور

۳۶ چهارده گفتار ارتباط معنوی با حضرت مهدی علیه السلام حسین گنجی ۳۷ چهل حدیث / امام مهدی علیه السلام در کلام امام علی علیه السلام سید صادق سیدنژاد

۳۸ حضرت مهدی علیه السلام فروغ تابان ولایت محمد محمدی اشتهاردی ۳۹ حکمت های جاوید محمد حسین فهیم نیا

۴۰ ختم سوره های یس و واقعه واحد پژوهش ۴۱ خزائن الاشعار (مجموعه اشعار) عباس حسینی جوهری ۴۲ خورشید غایب (مختصر نجم الثاقب) رضا استادی ۴۳ خوشه های طلایی (مجموعه اشعار) محمد علی مجاهدی (پروانه)

۴۴ دار السلام شیخ محمود عراقی میثمی ۴۵ داستانهایی از امام زمان علیه السلام حسن ارشاد

۴۶ داغ شقایق (مجموعه اشعار) علی مهدوی ۴۷ در جستجوی نور صافی، سبحانی، کورانی ۴۸ در کربلا چه گذشت؟ (ترجمه نفس المهموم) شیخ عباس قمی / کمره ای ۴۹ درمان طبیعی بیماری ها علیرضا صدری ۵۰ دلشده در حسرت دیدار دوست زهرا قرلقاشی ۵۱ رسول ترک محمدحسن سیف الهی ۵۲ روزنه هایی از عالم غیب سید محسن خزازی ۵۳ زیارت ناحیه مقدسه واحد تحقیقات ۵۴ سحاب رحمت عباس اسماعیلی یزدی ۵۵ سرود سرخ انار الهه بهشتی ۵۶ سقا خود تشنه دیدار طهورا حیدری

۵۷ سیمای مهدی موعود علیه السلام در آئینه شعر فارسی محمد علی مجاهدی (پروانه)

۵۸ سیمای امام مهدی علیه السلام در شعر عربی دکتر عبد اللهی ۵۹ ظهور حضرت مهدی علیه السلام سید اسد الله هاشمی شهیدی ۶۰ عریضه نویسی سید صادق سیدنژاد

۶۱ عطر سبب حامد حجتی ۶۲ عقد الدرر فی أخبار المنتظر علیه السلام / عربی المقدس الشافعی ۶۳ علی علیه السلام مروارید ولایت واحد تحقیقات ۶۴ علی علیه السلام و پایان تاریخ سید مجید فلسفیان ۶۵ فدک ذوالفقار فاطمه علیها السلام سید محمد واحدی ۶۶ فرهنگ اخلاق عباس اسماعیلی یزدی ۶۷ فرهنگ تربیت عباس اسماعیلی یزدی ۶۸ فوز اکبر محمد باقر فقیه ایمانی ۶۹ کرامات المهدی علیه السلام واحد تحقیقات ۷۰ کرامت های حضرت مهدی علیه السلام واحد تحقیقات ۷۱ کمال الدین و تمام النعمه (دو جلد) شیخ صدوق رحمه الله / منصور پهلوان ۷۲ کهکشان راه نیلی (مجموعه اشعار) حسن بیاتانی ۷۳ گردی از رهگذر دوست (مجموعه اشعار) علی اصغر یونسیان (ملتجی)

۷۴ گفتمان مهدویت آیت الله صافی گلپایگانی ۷۵ گنجینه نور و برکت، ختم صلوات مرحوم حسینی اردکانی ۷۶ مشکاه الانوار علّامه مجلسی رحمه الله ۷۷ مفرد مذكر غائب علی مؤذنی ۷۸ مکیال المکارم (دو جلد) موسوی اصفهانی / حائری قزوینی ۷۹ منازل الآخرة، زندگی پس از مرگ شیخ عباس قمی رحمه الله ۸۰ منشور نینوا مجید حیدری فر

۸۱ مهدی علیه السلام تجسم امید و نجات عزیز الله حیدری ۸۲ مهدی منتظر علیه السلام در اندیشه اسلامی العمیدی / محبوب القلوب ۸۳ مهدی موعود علیه السلام، ترجمه جلد ۱۳ بحار - دو جلد علّامه مجلسی رحمه الله / ارومیه ای ۸۴ مهر بیکران محمد حسن شاه آبادی ۸۵ میثاق منتظران (شرح زیارت آل یس) سید مهدی حائری قزوینی ۸۶ ناپیدا ولی با ما / فارسی واحد

تحقیقات ۸۷ ناپیدا ولی با ما / انگلیسی واحد تحقیقات ۸۸ ناپیدا ولی با ما / بنگالا واحد پژوهش ۸۹ ناپیدا ولی با ما / ترکی
استانبولی واحد پژوهش ۹۰ نجم الثاقب میرزا حسین نوری رحمه الله ۹۱ نشانه های ظهور او محمد خادمی شیرازی ۹۲ نشانه
های یار و چکامه انتظار مهدی علیزاده ۹۳ نهج البلاغه / وزیری سید رضی رحمه الله / محمد دشتی ۹۴ نهج البلاغه / جیبی
سید رضی رحمه الله / محمد دشتی ۹۵ و آن که دیرتر آمد الهه بهشتی ۹۶ وظایف منتظران واحد تحقیقات ۹۷ ویژگی های
حضرت زینب علیها السلام سید نور الدین جزائری ۹۸ هدیه احمدیه / جیبی میرزا احمد آشتیانی رحمه الله ۹۹ هدیه احمدیه /
نیم جیبی میرزا احمد آشتیانی رحمه الله ۱۰۰ یاد مهدی علیه السلام محمد خادمی شیرازی ۱۰۱ یار غائب از نظر (مجموعه
اشعار) محمد حجتی ۱۰۲ ینابیع الحکمه / عربی - پنج جلد عباس اسماعیلی یزدی جهت تهیه و خرید کتابهای فوق، می توانید
با نشانی:

قم - صندوق پستی ۶۱۷، انتشارات مسجد مقدس جمکران مکاتبه و یا با شماره های ۷۲۵۳۷۰۰، ۷۲۵۳۳۴۰ - ۰۲۵۱ تماس
حاصل فرمایید.

پی نوشت ها

(۱) سوره توبه / آیه ۱۰۵.

(۲) بحار الانوار، ج ۴ / ص ۷۴.

(۳) سوره یاسین / آیه ۱۲.

(۴) سوره ی رحمن / آیه ۶۰.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

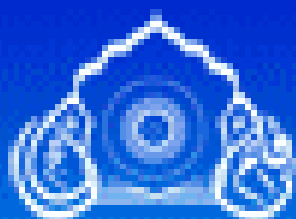
ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

خانه کتاب

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

